



معیار شناخت جامعه سالم از ناسالم، حکمت است/ جایگاه حکمت در زندگی

آن چیزی که می‌تواند مردمان را از گمگشتگی، گمراهی، گردن فرازی و خودکامگی نجات بخشد، حکمت است و این خود معیاری است برای شناخت انسان راه‌یافته از راه‌یافته؛ معیار شناخت جامعه سالم از ناسالم.

آن چیزی که می‌تواند مردمان را از گمگشتگی، گمراهی، گردن فرازی و خودکامگی نجات بخشد، حکمت است و این خود معیاری است برای شناخت انسان راه‌یافته از راه‌یافته؛ معیار شناخت جامعه سالم از ناسالم.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی است که مصطفی دلشاد تهرانی، نهج البلاغه پژوه و استاد حوزه و دانشگاه در مورد جایگاه حکمت در زندگی براساس نهج البلاغه نوشته است:

امیرمؤمنان علی(ع) سخنی درباره جایگاه حکمت فرموده که بسیار درخور توجه و تأمل است: **وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَ يَمَلُهُ إِلَّا الْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً. وَ إِنَّمَا ذَلِكَ يَمْنُزِلَةُ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَمِيتِ، وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمْيَاءِ، وَ سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ، وَ رَى لِلظُّمَأْنِ، وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَ السَّلَامَةُ.** (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳)

بدانید که هیچ‌چیز نیست؛ جز این‌که دارنده‌اش از آن سیر شود و از داشتن آن دلگیر، مگر زندگی - که بر آن چیزی نگزیند - چه در مرگ آسایشی نبیند و آن همانند حکمت است که حیاتِ دلِ مرده است، و داروی جانِ افسرده؛ چشم کور را بینایی است و گوش کر را موجب شنوایی. سیراب‌کننده تشنه - حقیقت - است، و در آن همه بی‌نیازی و سلامت.

حکمت، اساس زندگی متعالی و حقیقت زندگی معنوی است. همه چیز فانی است و انسان از امور فانی گریزان است، خواهان امور جاویدان است، از امور جاودان سیر و دل‌زده نمی‌شود. انسان خواهان حیات است؛ و حکمت، حیات است؛ حیاتِ دلِ مرده است. حکمت، حیاتِ نظر و عمل آدمی است، و اگر حکمت از نظر و عمل گرفته شود، نظر و عمل بدون حیات می‌شود. حکمت نظری مایه حیاتِ نظر، و حکمت عملی مایه حیاتِ عمل است؛ و در نظر و عمل حکیمانه همه بی‌نیازی و سلامت‌ها و سلامت‌ها نهفته است.

امیرمؤمنان علی(ع) در نامه تربیتی خود به حضرت مجتبی(ع) که در آن به او چگونه زیستن و چگونه سلوک کردن را آموخته است، چنین می‌فرماید: **أُحْيِ قَلْبَكَ يَا مَوْعِظَةً، وَ أَمِئْتُهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قُوَّةً يَالْيَقِينِ، وَ تَوَرُّهُ يَالْحِكْمَةِ.** (نهج البلاغه، نامه ۳۱) دلت را به اندرز زنده‌دار، و به پارسایی بمیران، و به یقین نیروبخش، و به حکمت روشن گردان.

امیرمؤمنان علی(ع) سفارش می‌کند که دل را با موعظه، یعنی آن‌چه دل را رقت و لطافت می‌بخشد و قساوت و خشونت را می‌زداید، و منع نسبت به بدی و زشتی می‌آورد، زنده بدارید، و سرکشی‌های نفس را با پارسایی مهار سازید، و آن را با یقین به حق نیرو بخشید و آن‌گاه دل و وجود خود را با حکمت روشن گردانید.

آن‌که به حریت رسد و به حکمت منور گردد، اهل حکمت است، زیرا تا زمانی که قساوت و خشونت در آدمی باشد، و سرکشی‌ها مهار نشده باشد، حکمت در جان انسان قرار نمی‌یابد. رفتار و کردار حکیمانه محصول دل و جانی است که به نور حکمت روشن شده باشد و در این صورت است که انسان رفتار و کردار غیرخردمندانه نخواهد داشت؛ و چون دل و جان آدمی از نور حکمت بی‌بهره باشد، سر از جاهلیت درمی‌آورد. اگر انسان به کمالِ حکمت تربیت نشود، در مسلخ جاهلیت از انسانیت بیرون می‌رود و از انسانی که در مرتبه جاهلیت و حیوانیت قرار گیرد جز جاهلیت و حیوانیت ظهور نمی‌کند؛ آن‌چه از او جلوه می‌یابد جاهلیت است و قساوت و خشونت. از نشانه‌های جلوه یافتن حکمت در وجود آدمی این است که جاهلیت و قساوت و خشونت در او دیده نمی‌شود، زیرا حکمت لطافت و رحمت می‌آورد و هر چه غلظت است می‌زداید.

امیر بیان، علی(ع) در توصیف عرب جاهلی آنان را مردمانی معرفی کرده است که در برهوت جاهلیت از انسانیت بیرون رفته و مسخ شده و اهل قساوت و خشونت گشته بودند. آن حضرت می‌فرماید: **لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَصْوَاءِ**

الْحِكْمَةِ، وَ لَمْ يَقْدَحُوا يَزَادِ الْعُلُومِ النَّاقِيَةَ؛ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصَّخُورِ الْقَاسِيَةِ. (همان، خطبه ۱۰۸)

مردمانی که از چراغ حکمت بهره‌ای نیندوختند، و آتشزنه علم را برای روشنی جان نیفروختند. پس آنان چون چارپایانند که سرگرم چرا مانند، یا چون خرسنگ‌های سختند که گیاهی نروبانند.

امام علی(ع) مردمانی را که نور حکمت به وجودشان راه نیافته و آتشزنه دانش در دلشان جرقه نزده تا دل و جان‌شان روشن گردد، چونان چارپایان دانسته که همتشان چریدن است. انسان بی‌بهره از حکمت در مرتبه حیوانیت سیر می‌کند که فرو رفتن در جاهلیت، تنزل به مرتبه حیوانیت است، و در این مرتبه است که محبت و رحمت در آدمی افول می‌کند و قساوت و خشونت ظهور می‌نماید.

کم بُودشان رقت و لطف و وداد

زان که حیوانیست غالب بر نهاد

مهر و رقت وصفِ انسانی بُود

خشم و شهوت وصفِ حیوانی بُود

(مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول)

انسان بی‌بهره از حکمت و معرفت در منظر پیشوای آزادگان تا بدان‌جا تنزل می‌یابد که چونان خرسنگ‌های سخت می‌شود که بر آن گیاهی نمی‌روید. برخی سنگ‌ها جای آن دارد که گیاهی در آن بروید، و برخی چنان سخت است که جای رویشی در آن نیست. انسانی که هیچ بهره‌ای از حکمت و معرفت ندارد، خرسنگ‌های سختی را می‌ماند که از هر محبت و رحمت و رقت، و از هر دوستی و زایشی محروم است.

بزرگ‌ترین خطر برای آدمی فرو رفتن در جاهلیت است؛ و از این‌روست که یکی از مهم‌ترین وجوه فلسفه بعثت، فراخوانی به حکمت است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه/۲)

اوست که در میان قوم بی‌کتاب [عرب] پیامبری از میان خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و به راستی که پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

پیام‌آوران الهی مردمان را به حکمت خوانده و تلاش نموده‌اند؛ آنان را بدین کمال والا آراسته نمایند. امیرمؤمنان علی(ع) درباره بعثت و رسالت پیامبر اکرم(ص) چنین فرموده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَحْيِيهِ وَ صَعَوْثُهُ، لَا يُؤَاوِي قَصْلَهُ، وَ لَا يُجْبَرُ قَقْدُهُ. أَصَاءَتْ يَهُ الْيَلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَ الْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَ الْحَقْوَةَ الْجَافِيَةَ؛ وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَ يَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ، يَحْيَوْنَ عَلَى قَتْرَةٍ، وَ يَمُوتُونَ عَلَى غَفْرَةٍ!» (همان، خطبه ۱۵۱)

آن چیزی که می‌تواند مردمان را از گمگشتگی، گمراهی، گردن فرازی و خودکامگی نجات بخشد، حکمت است؛ و این خود معیاری است برای شناخت انسان‌راه یافته، از انسان‌راه نیافته؛ معیار شناخت جامعه سالم از جامعه ناسالم. امام علی(ع) در بیانی شگفت، جایگاه حکیمان در جامعه را معیاری برای ارزیابی جامعه معرفی فرموده است: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَحْيِيهِ وَ صَعَوْثُهُ، لَا يُؤَاوِي قَصْلَهُ، وَ لَا يُجْبَرُ قَقْدُهُ. أَصَاءَتْ يَهُ الْيَلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَ الْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَ الْحَقْوَةَ الْجَافِيَةَ؛ وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَ يَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ، يَحْيَوْنَ عَلَى قَتْرَةٍ، وَ يَمُوتُونَ عَلَى غَفْرَةٍ!» (همان، خطبه ۱۵۱)

گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست، و محمد بنده او و فرستاده اوست، و منتخب و گزیده او. هیچ آفریده را در فضیلت به پایه او نتوان آورد، و فقدان او را جبران نتوان کرد. شهرها را به نور هدایت او روشن گشت، از آن

پس که در گمراهی تیره بود، و نادانی بر همه جا چیره؛ و درشت‌خویی و ستمکاری را همگان پذیره. مردم حرام را حلال می‌شمردند، و حکیم را خوار می‌گرفتند. می‌زیستند، بی‌داشتن پیامبران؛ می‌مردند، خدانشناس و بی‌ایمان.